نقش مهم سیاست مالی در رشد دراز مدت

مسائل مربوط به چشم‏انداز مناسب، ماهیت و تعیین سیاست مالی-هم‏ در زمینه کاهش بی‏ثباتی در کوتاه‏مدت‏ و هم افزایش رشد در درازمدت-به صورت‏ بحث‏های سیاستی روز درآمده است. اگرچه اقتصاددانانی که روی مالیهء عمومی‏ کار می‏کنند همیشه بر این باور بوده‏اند که‏ سیاست مالی-یعنی دستکاری ابزارهای‏ مالی برای دستیابی به هدفهای‏ مشخص-می‏تواند بر رشد اقتصادی‏ اثر بگذارد،ولی این نظریه که سیاست‏ برای رشد درازمدت مهم است تنها اخیرا در بینشهای اقتصادی شکل گرفته است. اساس این نظریه در اینست که عملکرد رشد یک کشور در درازمدت را یک سری‏ متغیرهایی که تحت تأثیر سیاست‏ هستند به‏طور درونزا تعیین می‏کنند.

در بررسی صندوق بین المللی پول راجع‏ به رشد درازمدت،3 ابزار عمده سیاست‏ مالی-یعنی مالیاتبندی،هزینه عمومی، و تراز یکپارچه بودجه از نقطه نظر کارایی‏ تخصیص،ثبات اقتصاد کلان،و توزیع‏ درآمد-بحث شده است.

کارایی تخصیص‏ مالیاتبندی

هم سیاست مالیاتی و هم ساختار نظام‏ مالیاتی می‏تواند روی رشد درازمدت‏ تاثیر داشته باشد.برخی از بهترین فرضیه‏ های ارتباطی میان سیاست مالی و رشد از نظر سنتی با سیاست مالیاتی مربوط هستند،چرا که اثرات تخصیص‏ مالیاتبندی(برای مثال در مورد انتخاب‏ میان تفریح و کار،مصرف و صرفه‏جویی، و سودآوری نسبی صنایع گوناگون)کاملا روشن است.

یکی از این ارتباطها تاثیر مالیاتبندی‏ روی انباشت عوامل،بویژه سرمایه،است. مالیات بر درآمد حاصل از سرمایه فیزیکی‏ باعث کاهش عواید پس از مالیات نسبت‏ به پس‏اندازها می‏شود،در نتیجه انگیزه‏ برای انباشت سرمایه فیزیکی از بین‏ می‏رود.

با این حال،تاثیر نهایی روی رشد روشن نیست،زیرا بستگی به این دارد که‏ مالیات چه اثری روی سایر عوامل،مانند سرمایه انسانی،دارد.

طرح کلی ساختار نظام مالیاتی می‏تواند اثرات مهمی برای رشد داشته‏ باشد.اگر سطح مالیات کلی مشخص باشد، چرخش نسبی از مالیات بر درآمد به سوی‏ مالیات بر مصرف می‏تواند باعث افزایش‏ پس‏انداز و در نتیجه افزایش انباشت‏ سرمایه شود.اتکای زیاد بر مالیات‏ بر تجارت می‏تواند مانعی برای توان‏ اقتصاد جهت جذب و توسعه تکنولوژیهای‏ جدید،از طریق کاهش رقابت و حضور صنایع داخلی در بازارهای بین المللی‏ محسوب شود.

انگیزه‏های مالیاتی-برای تشویق‏ سرمایه‏گذاری و پژوهش و فعالیتهای‏ توسعه-یکی دیگر از کانالهایی است که‏ سیاست مالیاتی از طریق آن می‏تواند تاثیر مهمی روی انباشت منابع و پیشرفت‏ تکنولوژیکی داشته باشد.با این حال،به‏ خاطر اختلالهایی که این انگیزه‏ها ایجاد می‏کنند،همیشه نمی‏توانند تاثیر مثبتی‏ روی رشد درازمدت داشته باشند.

به رغم برخی نظریه‏ها مبنی بر رابطه‏ منفی میان سقف مالیاتی و رشد،شواهد تجربی در مورد تاثیر سیاست مالیاتی‏ روی رشد پیچیده است.مشکل اصلی در مورد مجزا کردن اثر مالیاتبندی روی رشد اینست که متغیرهای اصلی غیر مالیاتی- مانند هزینه‏های عمومی و سیاستهای‏ بودجه-نیز می‏توانند روی رشد اثر بگذارند.

هزینه‏های عمومی

تامین مالی هزینه‏های عمومی شامل‏ جذب منابع واقعی بخش عمومی است که‏ در غیر این صورت در دسترس بخش‏ خصوصی قرار می‏گیرد.

از نقطه نظر تخصیص،جذب این منابع‏ در صورتی باعث افزایش کارایی‏ خواهد شد که منافع اجتماعی حاصل‏ از هزینه‏های عمومی بیشتر از هزینه‏ فرصت خصوصی باشد.هزینه عمومی‏ می‏تواند بازده بخش خصوصی را تحت‏ تاثیر قرار دهد(که به آن اثر جانشینی‏ جبری‏1می‏گویند)،ولی در عین حال‏ می‏تواند بهره‏وری بخش خصوصی‏ را افزایش دهد(که تاثیرات بیرونی نام‏ دارد).

ماهیت متضاد اثر جانشینی جبری‏ و تاثیرات بیرونی نشان می‏دهد که‏ ساختار هزینه عمومی نیز می‏تواند روی‏ رشد اثر داشته باشد.هزینه عمومی از نظر سنتی یا در مقوله مصرف عمومی‏ قرار دارد و یا در ردیف سرمایه‏گذاری‏ عمومی،که اولی مانع رشد و دومی مشوق‏ آن است.ولی در این بررسی تأکید می‏ شود که بسیاری از پروژه‏های‏ سرمایه‏گذاری عمومی می‏تواند بیهوده‏ باشد،درحالی‏که بسیاری از هزینه‏های‏ مصرف عمومی-مانند آموزش و مخارج زیرساختارهای موجود-مفید است.

سیاست بودجه

سطح درآمد عمومی نسبت به هزینه‏ عمومی-یعنی تراز بودجه-می‏تواند روی رشد اثر داشته باشد.یکی از اثرات آن‏ واکنش رفتاری احتمالی از جانب بخش‏ خصوصی است که احتمالا عدم تراز بودجه‏ به وجود می‏آورد.اگر در نظر بخش‏ خصوصی کسری بودجه صرفا عقب‏ افتادن مالیاتها باشد،احتمالا پس‏انداز خود را افزایش می‏دهد تا کاهش پس‏انداز عمومی را خنثی کند،در نتیجه میزان‏ پس‏انداز عمومی ثابت می‏ماند.با این‏ حال،اگر کسری بودجه واکنشی‏ در پس‏انداز بخش خصوصی ایجاد نکند، پس‏اندازهای ملی کاهش خواهد یافت‏ و رشد با مانع روبرو می‏شود.

ثبات

شواهد بسیار قوی تجربی وجود دارد مبنی بر اینکه بلا تکلیفی در متغیرهای‏ مالی متعدد-مانند سطح درآمدها، هزینه‏های عمومی و کسری بودجه- می‏تواند تاثیر منفی روی رشد داشته‏ باشد.

برای مثال،یک نظام مالیاتی نامطمئن‏ باعث بی‏ثباتی در بازده یک پروژه‏ سرمایه‏گذاری می‏شود.افزایش اینگونه‏ بی‏ثباتها به‏طور کلی موجب کاهش‏ سرمایه‏گذاری می‏شود.در نتیجه، بلاتکلیفی در نظام مالیاتی احتمالا به‏ دلسردی سرمایه‏گذاران و کاهش‏ رشد خواهد انجامید.

بلاتکلیفی در نظام مالیاتی می‏تواند به‏ متغیرهای گوناگون مربوط باشد از جمله:

دشواری در پیشبینی مسیر اصلاحات‏ مالیاتی آینده با توجه به بحثهای سیاسی

تغییرات احتمالی که در نتیجه شوکهای‏ غیر مترقبه درآمدی و نرخهای بهره‏ یا نیازهای پیشبینی نشده هزینه عمومی‏ به وجود می‏اید.

بی‏ثباتی در نرخهای واقعی موثر مالیاتی در محیط تورمی ناپایدار نظام‏ مالیاتی،و

بلاتکلیفی از اینکه آیا دولت همین نظام‏ مالیاتی را حفظ خواهد کرد.

برخی اقدامهایی که ممکن است باعث‏ کاهش اثر معکوس روی رشد بی‏ثباتی‏ نظام مالیاتی شود عبارتند از:

متعهد کردن دولت در یک دوره معین‏ به حفظ سیاست مناسب

ایجاد یک سیاست مناسب مدیریت‏ بدهی که بتواند نیاز به تغییر نظام مالیاتی‏ را به عنوان واکنشی نسبت به شوکهای غیر مترقبه درآمدها و نرخهای بهره یا نیازهای‏ پیشبینی نشده هزینه عمومی برطرف‏ کند،و

اجرای سیاستهای مناسب برای‏ کاهش بی‏ثباتی اقتصاد کلان.

شواهد تجربی نشان می‏دهد که بین‏ تورم بالا و رشد ارتباط بسیار قوی منفی‏ وجود دارد.

توزیع درآمدها

براساس تفکر اقتصاد سنتی بین‏ هدفهای تخصیصی و توزیعی سیاست‏ مالی رابطه وجود دارد.سیاستهایی که‏ هدف از آنها توزیع مجدد درآمدها در جهت‏ مساوات اجتماعی باشد موجب کاهش‏ تولید کل می‏شود که این مهم به‏طور بی‏تناسبی نسبت به کاهش در نابرابری‏ درآمد صورت می‏گیرد.

صحت این نظریه در سالهای اخیر توسط کارشناسان گوناگون به بحث گرفته شده‏ است.این کارشناسان بر این باورند که‏ رابطه میان هدفهای تخصصی و توزیعی‏ سیاست مالی مطلق نیست:احتمال رشد با توزیع مجدد وجود دارد.به علاوه، بیشتر شواهد تجربی بیانگر وجود همبستگی منفی جهان میان نابرابری‏ درآمد و رشد است.

براساس یکی از پژوهشها،سیاستهای‏ مالیاتی در زمینه توزیع مجدد و هزینه‏های‏ مربوطه،به شکل نوعی تامین اجتماعی‏ در برابر انواع مشخص ریسک به‏ شمار می‏آید که در این مورد ممکن است‏ بیمه خصوصی در دسترس نباشد. در پژوهش دیگر،پیامد نواقص بازار مالی‏ مورد تاکید قرار گرفته است.براساس این‏ نظریه،بهره‏وری بالقوه فقر را نمی‏توان به‏ طور کامل درک کرد،مگر آنکه به‏ آنها فرصت داده شود.وجود سیاستهای‏ توزیع مجدد برای ارتقای استانداردهای‏ زندگی فقرا ضروری است تا آنها بتوانند اعضای موّلد جامعه باشند و در نتیجه به‏ رشد تولید کمک کنند.اگر این سیاستها به‏ طور مناسبی به کار گرفته شود، فقرا می‏توانند درآمد کسب کنند،به انباشت‏ سرمایه انسانی بپردازند،و به بازارهای‏ مالی جهت افزایش توان درآمدی خود دسترسی پیدا کنند.بازارهای مالی نیز،که‏ از افزایش مشارکت عوامل اقتصادی‏ در زمینه فرآیند واسطه‏گری‏ بهره‏مند می‏شود،توسعه بیشتری‏ خواهد یافت،و چشم‏انداز رشد برای تمام‏ اقتصاد گسترده‏تر خواهد شد.

توصیه‏هایی برای‏ سیاست مالی

موضوع ارتباط میان ابزارهای سیاست‏ مالی و رشد اقتصادی،اگرچه گسترده‏ است،ولی نمی‏تواند به نتایج مشخصی‏ در مورد شیوه نفوذ مالیاتها،هزینه عمومی‏ و سیاست بودجه روی رشد(از طریق تأثیر بر تخصیص منابع،ثبات اقتصادی، و توزیع درآمد)برسد.شواهد تجربی، بویژه،در حمایت از نتیجه‏گیریهای تئوری‏ تا حدی ناامیدکننده است.

با این حال،ضمن پذیرش این‏ کاستی‏ها،چنین نتیجه‏گیری می‏شود که‏ از نظر تئوری جدید رشد بومی،سیاست‏ مالی می‏تواند نقش اساسی‏ در تأثیرگذاری بر عملکرد رشد درازمدت‏ کشورها داشته باشد.بنابراین، اقتصاددانان باید تغییر ابزارهای مالیه‏ عمومی را در مسیرهایی توصیه کنند که‏ اهمیت تئوری را برای افزایش رشد، از جمله سیاستهایی برای بهبود بی‏طرفی‏ مالیاتبندی،تشویق انباشت سرمایه‏ انسانی،و کاهش نابرابری درآمدها،مورد تأکید قرار دهند.

1.CROWDING OUT منبع:بررسی صندوق بین المللی پول،آوریل‏ 1997